

فیض الله بابایف

سه پیراهن یوسف

تحلیل اشعار استاد ابو عبدالله رودکی وابسته به دانستن تاریخ حکمرانی دودمان سامانیان است. تعبیر «سامانیان» در معنای سیاسی و ایدئولوژی و علمی و فرهنگ آفرینی خود با تکامل و استقرار تمدن اسلامی پیوندی ناگسستنی دارد. سخن بر سر آن است که «سده سامانیان» موجب استواری ارکان اساسی آینده فرهنگ اسلامی فارسی‌زبانان گردید. پدیده‌های بدیع در علم و ادب، رویه‌های نثری و نظمی، نهادهای دینی و مذهبی و برپا نمودن نظام توانای دولت و دولتمداری با راهبری شاه اسماعیل غازی سامانی، بار دیگر از اصالت کم‌نظیر فرهنگ ایرانی خبر می‌دهد. به سرعت از بر کردن آئین محمدی، قرآن و توحید اسلامی، قابلیت والای عقلی و ذهنی سامانیان را نشان می‌دهد، تا آنها رسالت گسترش منبعده اسلام را در منطقه به دوش خود گرفتند و در متن تمدن اسلامی توانستند توازن عنصر فارسی را با عنصر عربی تأمین نمایند.

بایستی گفت که پذیرش آیین نو در ماورا،النهر و خراسان کمتر اجباری بوده است. در این بابت معلومات منابع معتمد به زبان‌های عربی و فارسی^۱ و تحقیقات دانشمندانی مانند بارتلود و.و، برتلس‌ی.ی، بولدیروف ا.ن، براگینسکی ک، گرونیاوم گ، ژوکوفسکی و.ا، زاهدان ن، اینوسترانسف ک.ا، کراچکفسکی ا.ی، مردان‌اف ت.ن، نفیسی س، نیلیدیکی ت، نیکلسن ر، غفوراف ب، غفاراوا ا، حسین‌زاده م.ش. و دیگران گواه این مدعا است. از طرف دیگر، در تشکل علم و فرهنگ اسلامی مسلمانان ایرانی‌نژاد کارهای برجسته‌ای کرده‌اند که

تا امروز عالمیان را در حیرت می‌گذارند. ذکر نام امام البخاری، امام طبری و ابوعلی ابن سینا، ابوریحان بیرونی، خواجه نصیرالدین طوسی، زکریای رازی و ... برای نشان دادن عنصر توانای فرهنگ اسلامی - ایرانی بسنده است. ولی برای اثبات نقش برجسته زبانهای تمدن‌ساز و دور نشدن از وضوح اصلی، به ذکر این گفته جالب اس. پوشکین اکتفا می‌کنیم: «زبان بیگانه نه با شمشیر و سوختن‌ها، بلکه توسط قابلیت، توانایی و برتری ویژه خود منتشر می‌گردد».^۲

از اشعار باقیمانده استاد رودکی می‌توان دریافت که او در مسیر ادبیات نو فارسی-تاجیکی، اهمیت آمیزش فرهنگهای عرب و عجم را ماهرانه درک نموده، برای انتقال دستاوردهای پیش از اسلامی شعر فارسی‌زبانان و استقبال معنی‌های تازه شعر عربی-مسلمانی راه درست را هموار کرده است. آثار همین استدراک نیکو برای رشد منبعده ادبیات فارسی-تاجیکی همچون سنت شعر کلاسیکی پذیرفته شد. از اینجاست که شعر ابو عبدالله رودکی تا امروز در مرکز توجه محققان قرار دارد و هر سخن تازه در شناخت او حائز اهمیت است. در همین راستا، استاد رسول هادی‌زاده ضرورت تهیه نمودن «متن انتقادی و علمی اشعار رودکی» را تأکید کردند که در زمینه آن «جمع‌بندی همه تحقیقات را در یک کتاب جامع به طبع رساندن امکان‌پذیر می‌شود».^۳ بدین مناسبت ما نیز چند مطلب شاگردانه خود را در ارتباط با همین موضوع بیان می‌کنیم، باشد که مورد بررسی قرار گیرد.

۱. آگاهی کامل استاد رودکی از اشعار شاعران عرب قبل از اسلام و زمان گسترش اسلام باعث ورود معنی‌های شعر عاشقانه قبیله عذرا (جمیل و بصیره، قیس بن ذرح، قیس بن مَلُوح)، نامها پیغمبران و مضامین قصه‌های قرآنی - موسی عمران، پیراهن یوسف، ملک سلیمان، عیسی مسیح و ذکر نامهای زیاد شاعران و عالمان و قهرمانان شعر عرب-شافعی، ابوحنیفه، سفیان ثوری (یکی از مشایخ امام البخاری)، شاعران- جریر بن عطیه، ابوتمام طایی، حسن ابن ثابت، سحبان، سلمی، لیلی و مجنون گردید. همچنین به مضامین و عبارات متضاد

مثل ادبار و اقبال، نهی از منکر و امر به معروف، نیز مضامین و ترکیب‌هایی موجود در قرآن مانند کف موسی عمران، دعای مستجاب، قصه طوفان، شب لیلة القدر، تسبیح و تراویح، تیمم، ام‌الخبائث، مکروه، حرام، نصیب اعدا و قابل ذکر اس. بر پایه تحلیل و آمیزش‌های قهرمانان شعرهای عاشقانه، معشوق خود استاد رودکی - لاله‌رخ پیدا می‌شود:

می هست و درم هست و رخ لاله‌رخ هست
غم نیست و گر هست نصیب دل اعداست

ای از گل سرخ رنگ بر بوده و بو رنگ از پی رخ بر بوده بو از پی مو
گلرنگ شود چو روی شویی همه جو مشکین گردد چو مو فشانی همه کو

شب عاشقی لیلة القدر است چون تو بیرون کنی رخ از جلیب
به حجاب اندرون شود خورشید گر تو برداری از دو لاله حجیب^۴
در بیت اول تکرار کلمه رخ از آن سازگار افتاده است که کلمه لاله‌رخ در حکم معنای معشوق است.

به نظر ما لاله‌رخ ترجمه بسیار مناسب و استادانه حمیرا - کنیه عایشه همسر پیامبر (ص) در لباس شعر پارسی دری است و گمان غالب آن است که تعبیر روسی «krasnaya devitsa» (دوشیزه زیبا) نیز از همین واژه سرچشمه می‌گیرد.

۲. در اشعار باقی‌مانده رودکی صیغه تمنا، تنها در سوم شخص مفرد می‌آید و نشانه آن افزودن حرف «الف» پیش از «دال» (وجه مضارع) است. این صیغه در متون از عربی ترجمه شده، بخصوص در «تفاسیر» و «تواریخ» میدان وسیع استعمال و تابش‌های نو زبانی و اسلوبی پیدا کرد. فعل تمنا برای بیان معنی‌های بلند اخلاقی و آرزو و آمال حمیده، دعوت به

کارهای نیک و بازداشتن از کارهای بد، مونس خیر و دشمن شر بودن، به چشم بینا و عقل گیرا شناختن حق و باطل و کفر و ایمان که طبق تعلیمات توحید اسلامی در درون واژه‌های «صالحات» و «سببات» جای دارند، در قالب شعری عین مدعاست. متن تفسیرهای گوناگون قرآن، احداث نبوی و اثرهای بدیعی در موضوع‌های تاریخی، برای استفاده این شکل فعلی بسیار سازگار است. می‌توان گفت که این صیغه توسط اشعار استاد رودکی (از جهت آنکه شاعر در دوران تشکل افکار نو علمی و ادبی و فضای دینی و روحانی بلند زندگی می‌کرد)، در زبان پارسی دری بازتاب تازه معنایی و اسلوبی یافت که نمونه‌های زیرین اثبات این گفته‌ها است:

ای جان همه عالم در جان تو پیوند مکروه تو ما را منمایاد خداوند

دیر زیاد آن بزرگوار خداوند جان گرامی به جاننش اندر پیوند

۳. نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت

سه پیراهن سَلَب بودست یوسف را به عمر اندر:

یکی از قید شد پر خون، دوم شد چاک از تهمت

سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر

رخم ماند بدان اول، دلسم ماند بدان ثانی

نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر؟^۵

این قطعه استاد رودکی به بررسی قصه مشهور یوسف و برادران او بخشیده شده است. شاعر در این قطعه خرد تمام عناصر اساسی و تجزیه موضوعی قصه یوسف را گنجانده، درست دریافته است که سه پیراهن یا یک پیراهن در سه مورد اصل و اساس چهار چوبه همین قصه فاجعه‌بار سنگین و دل‌انگیز و رنگین است. خطاب شاعر با واژه زیبای «نگارینا» تمام نفاست و زیبایی و جوانمردی و نیکو اخلاقی موصوف به عمر یوسف را در روایت و شنیده‌های

شاعر سخت مؤثر تجسم داده است. بر پایه روایتهای قرآنی همین قطعه نیز رودکی برای تکامل چهره رمزی معشوقه خود- لاله رخ اقدام نموده است. سپیدی پیراهن با خون دروغین آلوده شده یوسف و رخ خود را به حالت پیراهن مانند کردن او تا اندازه‌ای به حقیقت راست نمی‌آید. او همچون شاعر توانا لاله رخ زیباست، تصویر مرگ یوسف توسط سرخی خون سرخی پیری است بر رخ جوانی رودکی، ولی یک لحظه بیشتر نیست: یوسف راست منزلت و مرتبت و رودکی را عمر جاودانی. هرچند او را در پیری آزرده کردند، ولی لاله زار شعرش تا امروز لاله افشانی دارد. توصیف همین مسئله در تاریخ طبری بسیار برجسته بیان شده است: «و این حدیث‌ها که به قدیم اندر بود، هیچ حدیثی نبوده است از پیامبران و مالکان زمین عجیب‌تر و شگفت‌تر و آیت‌ها بر دو اندر بیشتر از حدیث یوسف صلوات‌الله علیه. و هیچ حدیثی نیست به قرآن اندر که خدای تعالی گفته است، چنانکه حدیث یوسف که صورتی فرستاده است اندر او تمامی صد و یازده آیت». این حدیث در قرآن قصه نکوترین، عبرت برای خداوند خرد و سبب ریاضت بر یوسف از راه بسیار گرفتار شدن‌ها تلقی می‌شود. باید گفت که شناسایی قوم‌های ایرانی و مردم آسیای مرکزی با قصه یوسف توسط ترجمه سرچشمه‌های ادبیات بودایی و نصرانی به زبان‌های پارسی میانه، پهلوی و سغدی تحقق پذیرفته است. سرچشمه‌ها تأکید می‌کنند که زبان سغدی طول قرن‌های ۴-۹ در تمام آسیای مرکزی همچون «زبان بین‌المللی» خدمت کرده است. در نمونه‌های ادبیات قبل از اسلام اقوام کهن ایرانی تبار قصه و اساطیر همانند با حدیث یوسف به چشم می‌رسند. با اندکی احتیاط می‌توان قضاوت کرد که جزئیات بیشتر اخبار سیاوش با یوسف نزدیک است، جز آنکه از آتش گذشتن سیاوش برای اثبات بی‌گناهی با روایت به آتش افکندن ابراهیم خلیل موافق می‌آید. ولی مقصد ما از آغاز این قصه چیز دیگر است. ما بر آنیم که قسمت اول بیت دوم این قطعه «یکی از قید شد پر خون...» نه، بلکه «یکی از کذب شد بر خون...» بوده است که بر اثر بسیار

رونویس کردن‌ها و سهو کاتبان در این شکل نادرست معمول می‌گردد. اینجا توصیف سه پیراهن یوسف تلمیح بدیعی برجسته از آیات قرآنی است.

قصه‌پردازی چهره ادبی یوسف هنگام در خانه خواهر یعقوب بودن او که هنوز پنجساله بود، آغاز می‌گردد. ایلیا خواهر یعقوب فرزند نداشت و از بین فرزندان برادرش یوسف نکوروی را به خانه خود می‌برد. یعقوب گاه گاه به دیدن یوسف می‌آمد و باری خواهش به خانه باز بردن یوسف کرد. خواهر از این سخن آزرده شد و حیلت کرد. کمر بند ابراهیم که دست به دست به میراث می‌گشت، در صندوق ایلیا بود. روز آمدن یعقوب، خواهر آن کمر را زیر جامه بر میان یوسف بست. وقتی که یعقوب آمد، خبر گم شدن کمر را به او گفت. جستجو کردند و آن را در میان یوسف یافتند. تا شریعت موسی یهودیان را عادت چنان بود که هر که دزدی کند، دو سال رهی صاحب خانه می‌شد. به همین طریق یوسف دو سال دیگر در خانه ایلیا بماند. چون خواهر بمرد، یعقوب پسرش را به خانه آورد و بدسگالی برادران آغاز گردید و حدیث یوسف جنبه‌های رنگارنگ یافت. قصه قرآنی یوسف همچون اثر مستقل بدیعی چه از جهت ساخت ترکیبی و چه از جهت بیان و تکمیل و وسعت عناصر اساسی موضوع مکمل است. تصویر رمزی اشیاء برای بازگویی مطالب بلند اخلاقی و تربیتی همین قصه و تحلیل عناصر اساطیری و تاریخی آن مساعدت نموده است. نخست در ترجمه تاریخ طبری قصه یوسف با تمام جزئیات و تفصیلاتش همچون یک نمونه نثری- حکایتی، اندرزی- اخلاقی آورده شده است. محبت پدر نسبت به یوسف باعث تیز و تند شدن ضدیت‌ها و بالا گرفتن حسد برادران می‌گردد. برادران اول قصد کشتن یا به زمین دیگر افکندن یوسف را کرده‌اند، ولی باز از خون ناحق ریختن حذر نموده، مشورت کرده‌اند که او را نکشند و به چاهی در بیت المقدس سر راه کاروانیان افکنند. اوج اعلا شدت حادثات در نگارش طبری بدین منوال است: «چون خواستند که او را به چاه فرو هلند، پیراهن از او بکشیدند... پس

پیراهن از وی جدا کردند و او را اندر فرو هشتند و به چاه آب بود بسیار و سنگی بلندتر از آب در چاه بود. یوسف به سر آن سنگ بایستاد و خدا به او وحی فرستاد که با او چه خواهد بود. پس برادرانش پیراهن وی برگرفتند و به جای خویش آمدند و گوسفندی بکشتند و خون وی به پیراهن یوسف برزدند و شبانگاه پیراهن پیش یوسف آوردند. «و جاءت سیارة فأرسلوا واردهم فأدلى دلوة يبشرى هذا غلام و أسروه بضعة والله عليم بما يعلمون» (سورة يوسف، آیه ۱۸). و پیراهن یوسف بیاوردند و به پدر نمودند. چون بنگریست پیراهن بود بر خون و هیچ جای دریده نبود. یعقوب را تهمت آمد به ایشان که همی دروغ گویند و دانست که آن کار ایشان است.^۷ ترجمه آیه مربوط به پیراهن در تأویل اکثر مفسران چنین است: «و آنها آمدند بالای پیراهنش بر خون دروغین». ترجمه روان تاجیکی - دری آن را در چنین شکل بیان کردن ممکن است: «و آنها آمدند، روی پیراهنش خون دروغین بود». از نگاه معیارهای ادبی و طلبات سرچشمه‌ای نظم و نثر تنها در روایت قرآنی ذکر سه پیراهن، حالت‌های گوناگون گرفتاری و به منزلت پیغمبری و مرتبه پادشاهی رسیدن یوسف در تابش‌های منطقی و بدیعی بلند متناسب و متوازن بیان گردیده است. بی‌گمان منبع الهام و تلمیح شعری استاد رودکی از سورة يوسف، آیات دیگر مربوط به او و تفسیر و تحلیل‌های مختلف راجع به همین قصه پراندرز قرآنی است و توسط همین قطعه شاعر توانسته است توجه آیندگان را به اجمال به قصه گوناگون موضوع و بسیار پهلوی یوسف و سه پیراهن رهنمون سازد.

در انجیل پوشش خون‌آلود یوسف و آن را سوی پدر فرستادن برادران بی آب و رنگ بدیعی، همچون یک امر مقرری چنین افاده می‌شود: «و کرتة یوسف را گرفتند و نر بزی را کشته کرتة را به خون آلوده کردند. و کرتة رنگین را فرستادند و به پدر خود رسانده گفتند: این را یافتیم، بشناس که آیا جامه پسر توست یا نه؟»^۸ پیراهن دوم جامه نامیده می‌شود که یوسف از تهمت عزیز مصر آن را گذاشته بیرون خانه می‌دود. مسئله پیراهن سوم و نابینا

شدن یعقوب در روایت انجیل نیست که تیز و تند شدن ضدیت‌ها، تکامل سوژه و چهره‌های ادبی قصه را ضعیف و ناروشن می‌نمایاند.

طبری در باب «تفسیر السورة التي يذكر فيها يوسف صل الله عليه و السلام» در «جامع‌البیان» خود در تأویل آیات مربوط به پیراهن‌های یوسف چنین می‌نگارد: «خدا بهانه‌ای را که برادران پیش آوردند، کذب نامیده است. پس به یعقوب گفتند: این خون یوسف است، ولی هرگز خون وی نبود، بلکه خون بره نوزاد بود». طبری سلسله اسناد هفت گروه راویان را می‌آورد که خون یوسف بودن آن را رد نموده، چنین نگاهشته‌اند: «آنها جدی (بزغاله نر) را از رمه بکشتند، سپس پیراهن را به خون آن بیالودند و پس نزد پدرشان آوردند. یعقوب گفت: اگر این گرگ کرده باشد جز این نیست که مهربان است: چگونه گوشتش را خورده است و پیراهنش را جایی ندیده؟ الدم الکذب - «این خون دروغ است»، هرگز خون یوسف نیست».^۹

استاد محمد روشن در تاریخ طبری آن را «پرخون» تصحیح کرده است. ولی در قسمت «واژه‌نامه» این کلمه دو بار ذکر می‌شود: پرخون ۴۴۵؛ پرخون (پیراهن...) ۲۰۳. ما چنین پنداشتیم که ایشان نیز در پرخون بودن این کلمه شبهه کرده، کلمه «پرخون» دومی را پیش از اولی جای داده‌اند. کلمه «پرخون ۴۴۵» در فصل «خبر کشتن افراسیاب بر دست کیخسرو» آمده است: «و گلوی او را ببرید اندر تشتی، همچنان که سر سیاوش را بریده بود و آن تشت پرخون شد».^{۱۰} کلمه خون‌آلود (خون‌آلود ۶۱۳ و خون‌آلود ۲۳۳ (پیراهن...)) نیز عیناً دو بار آمده است. اول در اخبار «شاپور بن اردشیر بن بابک»: «چون بامداد بود، شاپور برخاست، بستر خون‌آلود دید» و دیگری: «آن روز پیراهن یوسف خون‌آلود من بردم پیش پدر». اینجا چنین نتیجه برداشتن ممکن است که صفت «پرخون» با تشت مطابقت منطقی و معنایی کامل دارد، پیراهن و بستر تنها خون‌آلود و بر خون یا به خون شده می‌تواند، زیرا ظرفیت خون جمع کردن را ندارند. در تاریخ طبری ضمن توصیف پیراهن سوم - «پیراهن

یوسف خون‌آلود من بردم» آمده است که با «پیراهن پر خون» بودن پوشش اول موافقت نمی‌کند. خون‌آلود صفت شدن پیراهن به یعقوب آورده برادران هنگام بازگشت از مصر، دلالت بر آن دارد که آنها «پیراهن دروغین بر خون» را آنچنان که در قرآن ذکر شده است، نزد پدر آورده بوده‌اند. اما پیراهن حقیقی یوسف چیز دیگر است. آن میراث گرانبهای پیامبری، عنصر معجزه‌آفرین، حمایتگر و رهنمون صراط مستقیم صاحبانش معنی‌داد می‌گردد. مثلاً در «تفسیر جلالین» همین پیراهن با چنین توصیف یاد می‌شود: «و آن پیراهن ابراهیم است که هنگام بر آتش افکندنش پوشیده بود و نیز در چاه بر گردن یوسف بود. و آن از جنت است که جبرئیل فرستاد و گفت: به درستی در آن بوی جنت است، بر مبتلای افکنده شود، جز آن نیست که عافیت بیند.»^{۱۱} مؤلف کتاب «الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن» عبدالرحمن ابوزید الثعالی (وفات ۸۵۷ هجری) نیز اخبار جالبی درج نموده است: «و گویند: خدای تعالی سنگ را امر کرد تا از پست‌ترین جای چاه بالا شد، یوسف بر آن بایستاد و او برهنه بود. و ابراهیم خلیل صلی الله علیه وسلم هنگامی که بر آتش افکندند، پیراهنش بکشیدند و برهنه بر آتش انداختند. پس جبرئیل علیه السلام با پیراهنی از حریر جنت نزدش آمد و بر او بپوشانید. و این پیراهن همیشه با ابراهیم بود. چون بمرد، اسحاق آن را به میراث گرفت، چون اسحاق بمرد، یعقوب آن را به میراث گرفت. چون یوسف جوان بود، یعقوب آن را تعویذ بکرد و به گردنش بیاویخت. و یوسف هرگز آن را از گردن خود نمی‌گرفت. چون او را برهنه به چاه افکندند، جبرئیل بیامد و به گردن یوسف آن تعویذ بود. جبرئیل از آن تعویذ پیراهن بیرون آورد و بر وی بپوشانید.»^{۱۲}

بداعت بلند و ویژگی اجتماعی سوره یوسف همچون نمونه نثر ادبی در آن است که تقریباً تمام نیک و بد احوالی که در حیات انسانی عادی ممکن است وجود داشته باشد، در قالب آن گنجایش یافته است. از این جهت تفسیرهای قرآن و اثرهای نثر تاریخی عصرهای

میان در پایه‌گذاری علم معاصر تاریخ اجتماعی نقش مؤثر دارند. اما بیان بدیعی دو پیراهن دیگر در قطعه شاعر با دلالت آیات قرآنی و اخبار مفسران مورخان توافق کامل دارد. این مطلب در نمونه‌های ناتکرار نثری سده سامانیان - «تفسیر» و «تاریخ» طبری بازتاب نیکو دارد. قصه پیراهن دوم مربوط به یوسف، دل باختن زلیخا است: «یوسف گفت: «هی راودتّنی عن نفسی» - «وی مرا به خویشتن خواند به معصیت و من از وی بگریختم» - «و شاهد شاهد من اهلها» (سوره یوسف، آیه ۲۶). پسرعموی این زن به شوهرش گفت: «این سخن دروغ است و محال، به پیراهن پدید آید: اگر این پیراهن از پس دریده است، این زن دروغزن است و غلام راستگوی و اگر از پیش دریده است، این غلام دروغزن است و زن راستگوی». چنانکه خدای تعالی گفت و حکایت کرد: «و إن کان قمیصه قد من دبر فکذبت و هو من الصادقین فلما رءا قمیصه قد من دبر قال إنه من کیدکن» (سوره یوسف، آیه ۲۷-۲۸) - «و چون بدیدند پیراهن از پس دریده بود، سخن یوسف راست شد و سخن زلیخا دروغ».^{۱۳}

اخبار پیراهن سوم، بیشتر با رؤیا و تعبیر خواب واسطه‌های قصه‌پردازی و نثرآفرینی پیوند قوی دارد. سبب فرستادن پسران به مصر توسط یعقوب، دیدار آنها با یوسف، پرسیدن احوال پدر و ابن یامین پنهان کردن و سرّ خود را آشکار ساختن او، همه با آگاهی داشتن یعقوب از زنده بودن یوسف منشأ می‌گیرد که در اخبار مفسران چنین آمده است: «یعقوب ملک‌الموت را به خواب دید و او را پرسید که تو جان یوسف من بستیدی؟ گفت: هنوز نه. یعقوب دانست که یوسف زنده است. یوسف چون از برادران شنید که پدرش به گرسنگی اندر است، صبرش نماند و سرّ خود را به برادران آشکار کرد و گناهشان بیامرزید. هم از آنها فهمید که با غم و اندوه ابن یامین چشم پدر کور شده است. یوسف گفت: «اذهبوا بقمیصی هذا فألقوه علی وجه أبی یأت بصیرا» (سوره یوسف، آیه ۹۳). گفت: «این پیراهن من ببرید سوی پدر و بر روی او افکنید تا بوی من بیاید و چشمش بینا گردد». وقتی که برادران

یوسف نزدیک رسیدند، یهودا آن پیراهن گرفت و پیش آمده گفت: «آن روز پیراهن یوسف خون‌آلود من بردم پیش پدر و گفتم یوسف را گرگ بخورد. اکنون این بشارت هم من برم.» (۹۶/۹۷) - «چون بشارت بیاوردند و پیراهن به روی یعقوب افکندند، خدای عزّ و جلّ مر یعقوب را چشم باز داد». همین باز آمدن چشم با روشنی تازه‌ای در اتحاد هفتاد تن از آل یعقوب تجسم و انجام نیکو می‌پذیرد.

جمع‌بندی نتایج گزارش بر اساس دلالت آیات قرآنی و معلومات تفسیر و تاریخ‌نامه‌ها در خصوص قصه یوسف درست بودن «با خون دروغین روی پیرهنش آمدن» برادران را تأیید می‌کند که به بررسی یک لحظه‌ای از آن هم به توضیحات جالب تاریخ‌نامه پاریسی طبری اقدام نمودیم: «و هیچ قصه نیست دشوارتر از قصه یوسف صلوات‌الله علیه که او را حال‌های گوناگون افتاده است و در همه حالی باید نگاه داشتن تا بر او عیب نیاری که یوسف پیامبری مرسل بزرگوار و معصوم بود و خدای او را صدیق خواند از روی حکایت».^{۱۴}

پانوشتها:

۱. بارتولد و.و. - فرهنگ فارسی و تأثیر آن در کشورهای دیگر. مسکو، «نائوکا» ۱۹۶۶. - جلد ۶، ص ۱۷۴-۱۸۸؛ برتلس ی.س. - رودکی و قرمتی‌ها / رودکی و زمان او (مجموعه مقالات). - استالین‌آباد، انتشارات دولتی تاجیکستان، ۱۹۵۸، ص ۶۳-۷۸؛ بولدیریف ا.س. - از تاریخ ادبیات فارسی تاجیکی. منتخب آثار. - مسکو، «نائوکا»، ۱۹۷۲، ص ۵۲۲؛ غفوراف ب.گ. روابط تاریخی آسیای میانه کشورهای شرقی عربی. منتخب آثار. مسکو، «نائوکا»، ۱۹۸۵ - ص ۴۴۶-۴۵۱؛ گرونیاثوم گ.ی. - اسلام کلاسیکی. رساله تاریخی (۶۰۰-۱۲۵۸) / ترجمه از انگلیسی ا. دیژور، سرسخن و. ناومکین. * مسکو «نائوکا»، ۱۹۹۸ - ص ۲۱۶؛ ژوکفسکی و.ا. در رابطه با تاریخ ادبیات فارسی در عهد سامانیان / سنت پیتربورگ. جلد ۱۲، چاپ اول، صص ۴-۷، ۱۹۰۰. - ص ۴-۷؛ زاهدان ن. نثر عربی‌زبان ادبیات فارس و تاجیک در عصرهای ۸-۹. - خجند، «نور معرفت»، ۲۰۰۴، ۴۰۲، ص؛ اینوسترانسف ک.ا. سنت‌های ادبی فارسی در قرن‌های اول اسلام. - سنکت پتربورگ ۱۹۰۹-۳۷ ص؛ کراچکفسکی ا.ی. تصورات عمومی در باره تاریخ ادبیات عرب. منتخب آثار. مسکو- لنینگراد. ۱۹۵۶. - جلد ۲. - ص ۵۶۳-۵۷۴؛ مردان‌اف ت.ن. نظم ذولصانین عربی و تاجیکی در قرن‌های ۹-۱۰. - دوشنبه، «معارف»، ۱۹۹۳، ۱۶۶ ص؛ نفیسی س. احوال و اشعار ابوعبدالله جعفر ابن محمد رودکی سمرقندی. - تهران، ۱۳۰۹. - جلد ۱، ص ۶۸-۹۵؛ حسین‌زاده م.ش. دوشنبه، ۱۹۹۹. - ۲۰۶ ص؛ غفاراوا ا. قصه‌های «قرآن» در «ترجمه تفسیر طبری». - خجند، «نور معرفت»، ۲۰۰۴، ص ۲۷۶-۳۲۷.
۲. پوشکین ا.س. ملاحظاتی راجع به سرسخن جناب آقای لمنونته برای ترجمه تمثیلات اوان آندره بویچ کرپلوف. - لنینگراد «نائوکا» ۱۹۷۸ - جلد ۷ ص ۱۰-۲۴.
۳. رسول‌هادی‌زاده. آغاز راه نوین در پژوهش ادبیات دوره سامانیان / مجله ایران‌شناخت، شماره ۱۲. - تهران، ۱۹۹۹، ص ۵۸-۶۹.
۴. رودکی / با کوشش سیدرسول موسوی، مسعود قاسمی، عزیز میربابایف. - دوشنبه، «پیوند»، ۲۰۰۰، ۱۸۹ ص.
۵. دیوان رودکی / تصحیح و نظارت جهانگیر منصور. - تهران ۱۳۷۲ هجری، ۴۲۲ ص.
۶. ابوعلی بلعمی. تاریخ طبری / با مقدمه و توضیحات محمدجان عمرف و فیض‌الله بابایف. - تهران، «زمان»، ۲۰۰۱. - جلد ۱ - ص ۱۶۲-۱۹۴.
۷. همان جا.
۸. بیبلیه: کتاب «هستی» موسی / ترجمه م. بچه‌اف. استکهلم، ۱۹۹۲، ص ۷۱-۸۷.
۹. تفسیر الطبری - «جامع البیان ان تأویل آیت القرآن» - تحقیق دکتر عبدالله ابن عبدالمحسن التركي - قاهره، ۲۰۰۱، مجلد ۱۳، ص ۵-۴۰۴.
۱۰. تاریخنامه طبری - گردانیده منسوب به بلعمی / با تصحیح و تهیه محمد روشن. - تهران، «سروش»، ۱۹۹۹. - مجلد اول، ص ۱۹۸-۲۳۷.
۱۱. تفسیر جلالین / قَدَمَةُ وَ رَاجَعَةُ أستاذ مروان سوار. - دمشق، ۱۹۸۷، ص ۲۵۲-۲۶۷.
۱۲. «الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن» الثعالبی. - بیروت، ۱۹۸۷، ص ۲۴۰-۲۹۳.
۱۳. ابوعلی بلعمی. تاریخ طبری / با مقدمه و توضیحات محمدجان عمرف و فیض‌الله بابایف. - تهران، «زمان»، ۲۰۰۱. - جلد ۱. - «۱۶۲=۱۹۴».
۱۴. همان جا.